



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۶/ بهمن/ ۱۳۹۹
مصادف با: ۱۱ جمادی الثانی ۱۴۴۲
جلسه: ۷۰

موضوع کلی: مفاهیم
موضوع جزئی: مفهوم شرط - تنقیح محل نزاع
سال دوازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تقسیم مفهوم به موافق و مخالف

بعد از بیان مقدماتی که طرحش در این مقام مناسب به نظر می‌رسید بحث به خود مفاهیم می‌رسد. مفهوم در یک تقسیم بندی کلی به مفهوم موافق و مفهوم مخالف تقسیم می‌شود. آنچه در کفایه و کتابهای اصولی نوعاً در این مقام بیان شده مربوط به مفهوم مخالف است. حدوداً شش قسم از اقسام مفهوم مخالف را در این مجال مورد رسیدگی قرار دادند: مفهوم شرط، وصف، حصر یا استثناء، لقب، عدد و غایت.

مفهوم شرط

در مفهوم شرط مباحث به صورت مبسوط مطرح شده و سایر مفاهیم به این گستردگی نیست زیرا یک بخشی از مباحث آن، مباحثی کلی است که چه بسا در همه اقسام می‌تواند قابل استفاده باشد و یک وجه هم این است که مفهوم شرط از نظر کاربرد در مقام تشریح و قانون‌گذاری و حتی در بین عرف بیشتر مورد نیاز و استفاده است. لذا در مفهوم شرط هم بحث بیشتری صورت گرفته و هم طلیعه بحث مفاهیم، مفهوم شرط است.

پس در بحث مفاهیم، درباره اقسام مفهوم مخالف بحث می‌کنیم و اولین آنها مفهوم شرط است.

تنقیح محل نزاع در مفهوم شرط

در ابتدا لازم است محل نزاع در باب مفهوم شرط به درستی مشخص شود. برای این منظور سه نکته و سه جهت می‌بایست مورد توجه قرار گیرد:

جهت اول

این جهت در جلسه قبل نیز تحت عنوان مقدمه سوم مورد اشاره قرار گرفت، بحث ما در مفهوم شرط در این است که آیا قضیه شرطیه مفهوم دارد یا خیر؟ یعنی نزاع صغروی است. بحث در این نیست که آیا مفهوم شرط حجیت دارد یا خیر؟ گفتیم نزاع در باب مفاهیم نزاع صغروی است نه کبروی، یعنی بحث در اصل وجود و ثبوت مفهوم و عدم وجود و ثبوت مفهوم است. قائلین به ثبوت مفهوم در قضیه شرطیه معتقدند این قضیه مفهوم دارد و منکرین بر این عقیده‌اند که مفهوم ندارد. پس منکرین نمی‌گویند مفهوم شرط حجت نیست، آنها می‌گویند: اساساً قضیه شرطیه مفهوم ندارد، زیرا اگر بچثمان در اصل ثبوت مفهوم تمام شد و آن را قبول کردیم، دیگر در حجیت آن بحث و نزاع نمی‌کنیم و این به خلاف سایر موضوعات و مسائل در علم اصول است که نسبت به آنها نزاع یک نزاع کبروی است. حتی اگر گاهی این تعبیر به کار می‌رود که مفهوم حجت است یا خیر، به جهت عادت یا بر وزان سایر موضوعات

و مسائل علم اصول این را به کار می‌برند، مثلاً می‌گویند: این مفهوم حجت است، یا آن حجت نیست، ولی هر جایی که تعبیر حجیت و یا عدم حجیت به کار رود، منظور این است که مفهوم وجود دارد یا خیر؟ پس در باب مفهوم شرط می‌خواهیم ببینیم آیا چیزی به نام مفهوم شرط داریم یا خیر؟ یعنی آیا قضیه منطوقیه شرطیه، خصوصیتی دارد که مستتبع یک قضیه دیگری باشد یا خیر؟ به عبارت دیگر از «ان جائك زيد فاکرمه» فقط همین معنا و همین چیزی که را که منطوق است استفاده می‌کنیم؟ این جمله شرطیه دلالت بر یک قضیه می‌کند یا دو قضیه؟ علاوه بر قضیه منطوقیه، یک قضیه مفهومی هم از آن استفاده می‌شود یا خیر؟

جهت دوم

به طور کلی نزاع در جایی است که قرینه‌ای در کار نباشد، زیرا ممکن است در بعضی از مواقع قرینه دلالت بر وجود مفهوم کند، آنجا از محل نزاع خارج است. به طور کلی جملات شرطیه دلالت می‌کنند بر ثبوت عند الثبوت، یعنی ثبوت الجزاء عند ثبوت الشرط، این جزاء می‌تواند یک حکم انشایی باشد یا یک حکم اخباری، در مواردی هم که کم نیستند، به واسطه قرینه دلالت می‌کند بر انتفاء عند الانتفاء، یعنی انتفاء الجزاء عند انتفاء الشرط؛ ممکن است قرینه‌ای باشد، این قرینه یک قرینه خاصه است، اعم از قرینه مقالیه یا مقامیه یا حالیه که این معنا از آن استفاده می‌شود. اما اگر جایی قرینه‌ای در کار نبود و شک داشتیم که آیا از جمله شرطیه و قضیه شرطیه، یا به تعبیر دیگر از ثبوت عند الثبوت، یک قضیه دیگری که دال بر انتفاء عند الانتفاء است استفاده می‌شود یا خیر؟ پس بحث در مورد عدم القرینه است بر انتفاء عند الانتفاء یا به تعبیر دیگر نتیجه این بحث در صورت شک، خودش را نشان می‌دهد که اگر یک قضیه شرطیه‌ای به دست ما رسید و ما ندانستیم که آیا این قضیه شرطیه مفهوم دارد یا خیر و قرینه‌ای هم در کار نبود، می‌خواهیم ببینیم آیا دلالت بر مفهوم دارد یا خیر؟ یک قضیه دیگری که مفهوم نامیده می‌شود از این استفاده می‌شود یا خیر؟ قائلین به ثبوت مفهوم می‌گویند: لو لم تكن القرينة في البين می‌توانیم از این جمله مفهوم را استفاده کنیم و منکرین می‌گویند: جمله شرطیه دلالت بر مفهوم ندارد.

پس موضوع بحث ما در واقع مربوط به جایی است که قرینه‌ای دال بر مفهوم نباشد و الا حتی منکرین مفهوم نیز قبول دارند که اگر قرینه باشد این قرینه می‌تواند باعث شود که ما مفهوم را از جمله منطوقیه استفاده کنیم، آنها به طور کلی امکان دلالت را نفی نمی‌کنند و لو مع القرینه. بحث این است که بدون قرینه آیا چنین دلالتی وجود دارد یا خیر؟

قائلین به ثبوت مفهوم چه از قدما و چه از متأخرین معتقدند که ما از جمله منطوقیه شرطیه می‌توانیم این را استفاده کنیم و لو قرینه خاصی در کار نباشد، زیرا یا عقل ما این را به ما می‌گوید یا یک امر عقلایی است یا از وضع استفاده می‌شود یا قرینه عامه داریم که در ادامه معلوم می‌شود که به چه دلیل ایشان می‌گویند ما مفهوم داریم، بالاخره آنها نیز بر اساس یک سری امور مانند وضع یا قرینه عامه یا حکم عقل یا عقلاء این نتیجه را می‌گیرند.

منکرین هم می‌گویند: اصلاً چنین استفاده‌ای نمی‌شود.

جهت سوم

اگر ما بحث می‌کنیم از اینکه آیا جمله شرطیه و قضیه شرطیه مفهوم دارد یا خیر؟ یعنی بحث می‌کنیم از انتفاء عند الانتفاء، منظور از انتفاء عند الانتفاء، انتفاء حکم یا جزاء عند انتفاء الشرط است. انتفاء الحكم تارة منظور انتفاء شخص حکم است و اخري منظور

انتفاء سنخ حکم است. اگر شخص حکم مورد نظر باشد که قطعاً منتفی است، حتی منکرین هم به این معتقدند، اختلاف و نزاع در انتفاء سنخ حکم است. برای اینکه این مسئله روشن شود این مطلب را در ضمن این مثال توضیح می‌دهم که:

«ان جائك زيد فاکرمه» دلالت می‌کند بر ثبوت عند الثبوت، یعنی وجوب اکرام عند مجئ زيد، ثبوت الحکم عند ثبوت الشرط، مفهوم این جمله (بر فرض ما آن را قائل شویم) انتفاء عند الانتفاء است، یعنی انتفاء وجوب اکرام عند انتفاء الشرط، «إن لم یجئک زيد فلا یجب اکرامه» اگر زيد نیامد اکرام او واجب نیست. اگر زيد نیامد اینجا برای وجوب اکرام دو حالت می‌شود تصویر کرد: یکی وجوب اکرام زيد به دلیل مجئ زيد، از این تعبیر می‌کنند به شخص الحکم، یعنی وجوب اکرام ناشی از مجئ زيد یعنی یک وجوب اکرام خاص، یک وقت می‌گوییم مطلق وجوب الاکرام، به هر دلیلی که مورد نظر باشد، اصل وجوب اکرام، زیرا وجوب اکرام می‌تواند مناشی مختلف داشته باشد، اینجا در این کلام وجوب اکرام متوقف شده بر مجئ زيد، ولی زيد ممکن است به خاطر سیادت یا علمش یا حق استادی یا به خاطر عوامل مختلف دیگر وجوب اکرام داشته باشد. وقتی گفته می‌شود «إن جائك زيد فاکرمه» مسلماً دلالت می‌کند بر ثبوت وجوب اکرام در صورت مجئ زيد، اما وقتی می‌خواهیم ببینیم این جمله مفهوم دارد یا خیر؟ انتفاء عند الانتفاء اینجا انتفاء شخص الحکم عند انتفاء الشرط موضوع نزاع نیست، این یک امر مسلم است. اینکه وقتی زيد نیاید، به خاطر نیامدن زيد، اکرامش لزومی ندارد، یک چیزی روشنی است که از این جمله فهمیده می‌شود، همه این را قبول دارند، همه اتفاق دارند بر اینکه شخص الحکم منتفی می‌شود به سبب انتفاء شرط. وجوب اکرام ناشی از مجئ منتفی است، بالاخره مجئ زيد طبق بیان متکلم و مولا مدخلیت داشته در وجوب اکرام، لذا وجوب اکرام ناشی از مجئ زيد منتفی است قطعاً، حتی منکرین مفهوم هم این را رد نمی‌کنند، اختلاف بین قائلین مفهوم و منکرین مفهوم در انتفاء سنخ الحکم عند انتفاء شرط است. منظور از سنخ حکم این است که آیا اگر مجئ زيد در حکم دخالت داده شد، آیا دخالتش در سنخ الحکم است یا در شخص حکم؟ همه مسئله این است. یعنی حالا که زيد نیامده پس می‌بایست به طور کلی اکرام زيد واجب نباشد ولو به دلیل سایر عوامل. همه بحث در این است که اگر مولا گفت: «ان جائك زيد فاکرمه» از آن می‌توان استفاده کرد که چنانچه زيد نیامد دیگر به طور کلی وجوب اکرام ندارد، هر چند این وجوب اکرامش به خاطر سیادتش، به خاطر علمش، (ممکن است باشد ما نمی‌گوییم حتماً اینطور است).

پس منکرین می‌گویند: وقتی حکم معلق بر مجئ زيد می‌شود، نمی‌توانیم استفاده کنیم با انتفاء مجئ زيد به طور کلی دیگر هیچ اکرامی واجب نیست، زیرا ممکن است اکرام به سبب مجئ منتفی شده باشد ولی به جهات دیگر اکرام به قوت خودش واجب باشد، یعنی بقاء داشته باشد وجوب اکرام، مولا که نمی‌خواهد به طور کلی بگوید این اصلاً وجوب اکرام ندارد او فقط می‌خواهد این فرض را نفی کند و یشهد علی ذلک که اگر فرض کنید امروز می‌گوید: «إن جائك زيد فاکرمه» بعد یک دستور دیگر و امر دیگری صادر می‌کند می‌گوید: اگر با زيد در خیابان مواجه شدی او را اکرام کن. این دو حکم با هم هیچ منافاتی ندارند، اگر این جمله دال بر مفهوم بود، اگر «إن جائك زيد» مفهوم داشت و دلالت بر انتفاء عند الانتفاء یا انتفاء سنخ حکم می‌کرد، این دستور بعدی که می‌دهد که اگر با زيد در خیابان برخورد کردی او را اکرام کن بینشان منافات بود.

ما وارد بحث از ادله نمی‌خواهیم بشویم، می‌خواهیم عرض کنیم به طور کلی باید توجه کنیم که نزاع بین این دو گروه، نزاع در انتفاء سنخ الحکم عند انتفاء الشرط است و الا انتفاء شخص الحکم عند انتفاء شرط، محل اختلاف و نزاع نیست. همه آنهایی که قائل به مفهوم هستند، قرائن و شواهدشان باید به این سمت و سو باشند، آنهایی که منکر مفهوم هستند باید این را بتوانند اثبات کنند.

این سه نکته برای تعیین و تنقیح محل نزاع می‌بایست مورد توجه باشد.

پس به طور کلی محل نزاع در باب مفهوم شرط مشخص شد. این سه جهت به ما کمک می‌کند در تعیین محل نزاع:

۱. به طور کلی نزاع در وجود یا عدم وجود مفهوم است، نه در حجیت و عدم حجیت مفهوم.
۲. نزاع مربوط به جایی است که قرینه‌ای در کار نباشد، یعنی مع خلو القرینه می‌خواهیم ببینیم آیا عند انتفاء شرط، حکم منتفی می‌شود یا خیر.
۳. بحث در انتفاء سنخ الحکم عند انتفاء شرط است نه انتفاء شخص الحکم عند انتفاء الشرط.

سوال

استاد: حتی منکرین مفهوم هم بر این عقیده هستند که معلوم است وقتی مولا می‌گوید: «إن جائك زيد فاکرمه» اگر زید آمد اکرامش واجب است و باید اکرام شود ولی اگر نیامد، وجوب اکرام ناشی از مجئ دیگر منتفی است. منظور از شخص الحکم یعنی حکم ناشی از آن سبب خاص، وجوب اکرامی که به دلیل مجئ ثابت شده بود، آن را منکرین نیز قبول دارند که عند انتفاء الشرط منتفی می‌شود، منتفی نزاع در این است که سنخ الحکم یعنی کلی وجوب اکرام هم منتفی می‌شود یا نه؟ این می‌خواهد بگوید حال که زید نیامده است دیگر اصلا اکرامش نکن؟ این را می‌توان از کلام متکلم استفاده کرد؟ ما می‌توانیم استفاده کنیم که مولا می‌خواهد بگوید حالا که زید نیامد دیگر اصلا اکرامش واجب نیست. این را می‌توانیم از این جمله استفاده کرد؟ آیا این را می‌توانیم به گردن متکلم بگذاریم و بگوییم مولا می‌خواهد بگوید: حال که این آقای فلان نیامد دیگر اکرامش به طور کلی واجب نیست ولو به مناسبت دیگر، نزاع بر سر این است. این خیلی مهم است، این نکته کلیدی است که هم در بحث مفهوم شرط خیلی می‌تواند راه گشا باشد، در بررسی طرقي که آقایان گفتند، حال چه بر مبنای قدما و چه بر مبنای متأخرین، بر هر دو مبنا واقعا این مسئله تأثیرگذار است، حال هنگام بررسی ادله قدما و متأخرین خواهید دید که بسیاری از این ادله واقعا توانایی اثبات این مطلب را ندارد که اگر شرط منتفی شد، سنخ الحکم منتفی می‌شود، این یک نکته بسیار کلیدی است و خود همین محل نزاع در اینجا است.

البته اینکه می‌گوییم محل نزاع این است، چه بسا در کلمات بعضی از اعلام به درستی مورد توجه قرار نگرفته و باعث خلط شده یا موجب خلط بر دیگران شده. اما ما می‌خواهیم عرض کنیم مسئله نزاع در باب مفهوم مبتنی بر چنین پیش فرض مهمی است که همه می‌گویند نزاع در باب مفهوم این است که آیا قضیه شرطیه دلالت بر انتفاء عند الانتفاء می‌کند یا خیر؟ یعنی آیا قضیه شرطیه مفهوم دارد یا خیر؟ زیرا ثبوت عند الثبوت همان مفاد قضیه منطوقیه است، «ان جائك زيد فاکرمه» ظهور دارد در ثبوت الحکم عند ثبوت الشرط، اما آیا از این می‌توانیم انتفاء عند الانتفاء را استفاده کنیم؟ انتفاء عند الانتفاء یعنی چه؟ یعنی انتفاء الحکم عند انتفاء الشرط آن هم انتفاء سنخ الحکم عند انتفاء الشرط، و الا این جمله باز به وضوح این مطلب را می‌رساند که وقتی مولا می‌گوید: «ان جائك زيد فاکرمه» می‌خواهد بگوید: اگر زید نیامد دیگر آن وجوب اکرامی که به دلیل مجئ بود منتفی می‌شود. این را همه قبول دارند، این چیزی است که از این جمله به وضوح فهمیده می‌شود که آن وجوب اکرامی که به خاطر آمدن زید بود و مولا به عبد گفته بود اگر آمد اکرامش کن و تحویلش بگیر، دیگر منتفی شده، این محل نزاع نیست.

پس در باب مفهوم، بحث این است که آیا می‌توانیم یک نتیجه‌گیری کلی کنیم و بگوییم اگر شرط محقق نشد سنخ حکم نیز محقق نمی‌شود، یعنی منتفی می‌شود؟ (انتفاء سنخ حکم عند انتفاء الشرط) آیا این را می‌توانیم به گردن متکلم بگذاریم؟ بگوییم او می‌گوید حال که زید نیامد دیگر به کلی اکرامش واجب نیست؟ نزاع بر سر این است. این سه نکته اساسی که برای تنقیح محل نزاع لازم بود به آن پرداخته شود.

اقوال

اینجا دو نظر و دو رأی وجود دارد. جمعی قائلند به وجود مفهوم. در کلمات سنخ و شخص آورده نشده است، در کلمات به طور کلی مطرح می‌کنند که این دلالت بر انتفاء عند الانتفاء می‌کند یا خیر؟ جمعی قائلند قضیه شرطیه دلالت بر انتفاء عند الانتفاء می‌کند و جمع بسیاری نیز قائلند که دلالت ندارد.

قائلین به وجود مفهوم در بین قدما از یک راه وارد شدند و متأخرین از یک راه دیگر. اینکه می‌گوییم متأخرین از یک راه دیگر، باز بین آنها اختلاف است، ما باید هر دو طریق یعنی هم طریق قدما و هم متأخرین را مورد بررسی قرار دهیم. اینکه متأخرین هم به این رسیده‌اند و برخی قائل به انتفاء عند الانتفاء شده‌اند، خود اینها راههای متفاوتی طی کرده‌اند، در جلسه گذشته اشاره اجمالی به طریق قدما و متأخرین کردیم که قدما از راه حکم عقل یا با استناد به یک اصل عقلایی این مطلب را قبول کردند (البته عده‌ای از آنها)، اما متأخرین از راه دلالت جمله شرطیه بر علیت منحصره، که خود نحوه دلالت جمله منطوقیه شرطیه بر علیت منحصره به طرق مختلفی تبیین شده است.

در ادامه خواهیم گفت که تفاوت اصلی طریق متأخرین با قدما چیست، چه تفاوتی بین این دو طریق وجود دارد، بعد ریشه اختلاف و منشأ تفاوت بین خود متأخرین چیست. ما اینجا دو اختلاف داریم یک اختلاف بین قدما و متأخرین است و یک اختلافی بین خود متأخرین است، اینها باید ریشه‌اش معلوم شود که اساساً محل اختلاف چیست و چه چیزی باعث شده که راه اینها از هم جدا شود.

در بین خود متأخرین هم اختلاف نظر است ولی باز در مقابل قدما یک وجه اشتراک دارند لذا باید اینها را بررسی کنیم. یعنی مسئله وجود مفهوم بنابر طریق قدما و متأخرین.

«والحمد لله رب العالمین»